

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که در بیع فضولی لنفسه، این اشکال عقلی (که در بیع فضولی لنفسه، دو قصد وجود دارد و این دو، منافای با یکدیگرند؛ یکی قصد معاوضه‌ی حقیقیه و دوم قصد بیع لنفسه)، چگونه قابل جواب است؟ پاسخ شیخ انصاری (قده) (که مسأله‌ی تنزیل و ادعا بود) را گفتیم و عرض کردیم که بر این پاسخ اشکالاتی شده که وارد نیست.

تنها این اشکال وارد است که این تنزیل در موردی به درد می‌خورد که این بایع و عاقد چنین تنزیل و ادعایی کرده باشد، اما اگر بدانیم این ادعا را نکرده و تنزیلی وجود ندارد، در اینجا این معامله نمی‌تواند صحیح باشد و ما باید بیع فضولی لنفسه را یا مطلقاً بگوئیم صحیح است یا اینکه باطل است.

پاسخ دوم از اشکال عقلی بر بیع فضولی لنفسه

دومین جواب دارای دو مقدمه است؛ مقدمه نخست: این است که این عاقد قصد می‌کند «نقل المال عن مالک به عوض» یعنی بگوئیم حقیقت «بیع»، «نقل المال عن مالک به عوض» است به این معنا که یک مالی را از مالکش در مقابل عوض نقل بدهیم.

مقدمه دوم: در مباحث گذشته روشن کردیم که تعیین المالک (یعنی تعیین من بیع له و من یشتری له) لازم نبوده و یکی از مقومات بیع نیست. نتیجه: این بیع الفضولی لنفسه صحیح است.

توضیح آنکه؛ همان‌گونه که «تعیین المالک غیر لازم»، «تعیین غیره غیر ضائر» یعنی اگر گفتیم این جنس که مال زید است به عنوان مال عمرو، این ضرری به حقیقت معاوضه و صحّت معاوضه نمی‌رساند. بنابراین، نه تعیین خودش از مقومات بیع است و نه تعیین الخلاف، ضرری به حقیقت بیع وارد می‌کند.

در نتیجه در بیع الفضولی لنفسه، اولاً؛ عاقد و فضولی قصد بیع دارد به این معنا که قصد دارد این مال از مالک مال در مقابل یک عوضی نقل داده شود. ثانیاً؛ فضولی، خودش را مالک قرار داده و تعیین الخلاف کرده است. ثالثاً؛ «تعیین الخلاف غیر مضرّ». نتیجه این سه مقدمه این می‌شود که اصلاً بود و نبود «لنفسه» و تعیین خلاف، هیچ ضرری به حقیقت بیع (که عبارت از این نیست که معاوضه‌ی حقیقیه را در اینجا قصد کند، بلکه حقیقت بیع، «نقل المال عن مالک به عوض» است) وارد نمی‌کند.

بنابراین، همان‌گونه که در بیع الفضولی للمالک، اگر آنجا فضولی «للمالک» را نیز نگوید (یک کسی مال غیر را همینطور بفروشد یعنی نه قصد خودش را بکند و نه قصد مالک را)، صحیح است، در فضولی لنفسه نیز، نقل المال بعوض محقق می‌شود و اشکالی هم ندارد و بود و نبود قصد لنفسه، یکی است و ضرری وارد نمی‌کند.^[1]

محقق اصفهانی(قده) در ردّ جواب دوم می‌فرماید شما دو نکته را توجه نکردید؛ نکته اول: اینکه این مقدمه دومی که مطرح کردید (که تعیین مالک لازم نیست) اصلاً ربطی به این بحث ندارد. یک بحثی داریم که آیا تعیین تفصیلی بایع و مشتری لازم است یا خیر؟^[2] این بیان شما (که تعیین تفصیلی لازم نیست)، در مقابل و در ردّ آن کسی که می‌گوید تعیین تفصیلی لازم است در اینجا فایده‌ای ندارد.

ایشان در ادامه می‌فرماید چرا در اینجا از اساس اشکال غفلت کردید؟! اساس اشکال عقلی در بیع فضولیِ نفسه این است که این فضولی و عاقد، قصد نفسه را کرده و این قصد نفسه با قصد معاوضه‌ی حقیقه سازگاری ندارد یعنی از یک طرف باید قصد معاوضه حقیقه کند (یعنی «خروج المثل من ملک من دخل الثمن فی ملکه» یا «دخول المثل من ملک من خرج الثمن عن ملکه»)، اما در این معامله نفسه قصد کرده مبیع از ملک مالک خارج شود، اما ثمن داخل در ملک خودش شود. بنابراین اشکال اصلی این است که در اینجا، قصد معاوضه‌ی حقیقه وجود نداشته و بین قصد معاوضه‌ی حقیقه و قصد نفسه تنافی وجود دارد.^[3]

به بیان دیگر؛ این جواب دهنده در ذهنش این بوده که این قید «لنفسه» یک چیز لغوی است و حال که لغو است در حقیقت، این هم قصد معاوضه‌ی حقیقه را کرده است. مرحوم اصفهانی می‌گوید اشتباه شما همین است، این قصد نفسه در اینجا، موضوعیت دارد و لغو نیست و فضولی، قصد جدی کرده که این ثمن داخل در ملک خودش شود. دالّ هم دارد، اصلاً خودش اظهار می‌کند و به مشتری می‌گوید من برای خودم این را می‌فروشم. و به همین دلیل (که قصد نفسه، کلا قصد نیست)، بین این قصد و قصد معاوضه‌ی حقیقه، تنافی وجود دارد.

پاسخ سوم از اشکال عقلی؛ پاسخ سید یزدی(قده)

محقق یزدی(قده) در حاشیه کتاب «مکاسب» می‌فرماید «حقیقة البیع مبادلة مال بمال، من غیر نظر إلى کونه نفسه أو لغيره»، حقیقت بیع، مبادله میان دو مال است، اما در حقیقت بیع (این مبادله‌ی مال به مال) وجود ندارد که نفسه باشد یا لغيره! «بل تملک بنفسه أو تملک غیره یجری مجرى الدواعی و الاغراض»؛ و اینکه خودش مالک شود یا غیر مالک شود مثل داعی و غرض می‌ماند «فحقیقته (یعنی حقیقة البیع) غیر متقومّة بالاضافة إلى المنتقل عنه أو المنتقل الیه»؛ حقیقت بیع متقوم به اضافه شدن به منتقل عنه و منتقل الیه نیست، این مبیع از چه کسی منتقل می‌شود؟ «حتى یجب أو یضر قصد خلاف».^[4]

تفاوت پاسخ سید یزدی(قده) و پاسخ دوم: در جواب قبلی جواب دهنده می‌گوید ما قبول داریم معاوضه‌ی حقیقه را باید قصد کند و معاوضه‌ی حقیقه در جایی است که ثمن داخل در ملک کسی شود که مثنی از ملک او خارج می‌شود، اما این داخل در ملک کسی، تعیین آن شخص، لازم نیست و همین که تعیینش لازم نباشد، معامله را درست می‌کند. بنابراین، جواب دهنده اصل مبنا را قبول دارد و لذا مرحوم اصفهانی هم فرمود نه، اگر مبنا را قبول دارید، جمع بین دو تا مبنا نمی‌شود.

در اینجا مرحوم سید می‌گوید در بیع، چه کسی گفته قصد معاوضه‌ی حقیقه لازم است؟ بیع، «مبادلة مال بمال» است و فضولی نیز، باید همین را قصد کند، اما قصد این می‌شود که من پول را به دیگری تملک کنم، اینها از مقومات بیع نیست. اینجا هم فضولی می‌گوید این جنس در مقابل این پول (چکار داری پول در ملک چه کسی می‌رود؟! قصد اینکه من مالک شود یا غیر، نه لازم است نه مضر.

گویا قبل از مرحوم سید برخی دیگر از فقها نیز، این پاسخ را بیان کرده‌اند. مرحوم اصفهانی می‌فرماید ما قبول داریم بیع «مبادله مال بمال» است، اما هنگامی که حقیقت «مبادله» را بررسی می‌کنیم، آیا مبادله را می‌توان بدون ملکیت و سلطنت در نظر گرفت؟

به عبارت دیگر؛ یک وقت می‌گوئیم یک مبادله مبهم یا مهمل (بگوئیم یک مبادله‌ای بین این مال و آن مال شد، اما اینکه چه کسی مالک شد و سلطنت پیدا کرد این را نمی‌دانیم!) مرحوم اصفهانی می‌فرماید مگر این ممکن است؟ این مبادله در عالم خارج تحقق پیدا نمی‌کند و مبادله بدون در نظر گرفتن ملکیت و مالک (و اینکه چه کسی و بر چه چیز سلطنت پیدا می‌کند) ممکن نیست؛ بنابراین، اگر این بخواد بشود مبادله‌ی مبهمه، این مبادله مبهمه نه جزء حقیقت بیع است و نه در عالم خارج وقوع دارد.

خلاصه آنکه؛ محقق اصفهانی(قده) در ابتدا تثبیت می‌کند که در مبادله (یعنی «المبادلة من حیث الملكية، يستدعی قصد جعله طرفاً لإضافة الملكية») باید قصد کند آن طرف مبادله را برای اضافه‌ی ملکیت، در نتیجه می‌فرمایند آن طرف یا مقوم این حقیقت مبادله است یا لازم غیر مفارق است. اگر هم گفتیم مقوم نیست از عوارض و لوازم است، یک لازم لا ینفک است یعنی ما نمی‌توانیم از آن جدا کنیم.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید حالا در ما نحن فیه، این آدم فضولی قصد لنفسه کرده و این قصد لنفسه، قصد طرفیت ملکیت برای خودش، باز «ینافی قصد ما ینافی الحقیقة أو قصد ما ینافی لازمها غیر الفارق و کلاهما محال»، قصد لنفسه اگر آدمیم طرف اضافه را مقوم قرار دادیم با آن مخالف است، لازم لا ینفک قرار دادیم با آن مخالف است.^[5]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «ثانیها: أن البیع حیث إنه نقل المال عن مالکة بعوض، فقصدته متضمن للنقل عن المالك و تعیین المالك غیر لازم، و تعیین غیره غیر ضائر، لأنّ التعیین بعد ما لم یکن من مقومات حقیقته، کان موافقته للواقع و مخالفته له أمراً خارجياً لا یضر و لا ینفع، فلا حاجة إلى البناء علی مالکة نفسہ بعد ما لم یکن تعیین نفسہ بنفسه ضائراً بحقیقة البیع.» حاشیة کتاب المکاسب (للأصفهانی، ط - الحدیثة)، ج2، ص117.

[2] □ نکته: شاید ما ده جلسه راجع به این مسأله در سال‌های گذشته (سال91) بحث کردیم. همه می‌گویند تعیین تفصیلی «من بیع له» و «من یشتری له» لازم نیست یعنی لازم نیست که عاقد بگوید من این را به عنوان زید می‌فروشم یا اینکه برای عمرو می‌خرم. حتّی در جایی که بایع فکر می‌کند یک کسی کالایی را برای خودش می‌خرد (مثلاً منزلی می‌خرد و فروشنده فکر می‌کند که شما برای خودت می‌خری) یا بالاتر، اصلاً فرض کنیم که خریدار، تصریح کند که برای خودم می‌خرم، بعد معلوم شود که مشتری، از طرف دیگری وکیل است و برای دیگری این را خریده، آیا فروشنده بعداً می‌تواند بگوید من به خود تو فروختم و حالا که معلوم شده تو وکیل دیگری بودی، من نمی‌خواهم معامله باقی باشد؟ در اینجا می‌گویند حق ندارد و معامله باطل نیست. بله؛ اگر به صورت شرط باشد، در اینجا خیار تخلف شرط پیدا می‌کند، اما اگر شرط نباشد اشکالی ندارد.

[3] □ «و الجواب؛ أن هذا الجواب إنما یناسب فی ردّ من یدعی أن التعیین التفصیلی لازم، فتعیین ما لا یوافق الواقع ضائر، مع أنّك عرفت أن اشکال استحالة قصد المعاوضة، من حیث إن قصد المعاوضة، و نقل المال عن ملك مالکة الواقعي، و تخصیصه بنفسه، مع أنّه لیس بمالك واقعي قصد المتنافیین، و قصد نفسه - بعد قصد النقل عن مالکة الواقعي - قصد مناف للقصد الأول، سواء کان إضافة النقل بالمالك الواقعي مقومة لحقیقة البیع أو لازماً لحقیقة البیع، فکون التعیین غیر لازم غیر کونه غیر مناف للحقیقة أو لازماً الذي لا یفارقها.» همان.

[4] □ «و ثالثها: أنّ حقيقة البيع مبادلة مال بمال من غير نظر إلى كونه لنفسه أو لغيره، بل تملكه بنفسه أو تملك غيره يجري مجرى الدواعي و الأغراض، فحقيقته غير متقومة بالإضافة إلى المنتقل عنه أو المنتقل إليه، حتى يجب قصده أو يضر قصد خلافه. و ربّما يتوهم رجوع الجواب الآتي في كلامه قدّس سرّه عن الإشكال الثاني إليه، فيكون جوابا عن الإشكاليين معا، و سيأتي إن شاء الله تعالى أنّه لا دخل له بما ذكر.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج2، ص118؛ حاشية المكاسب (للبيزدي)، ج1، ص141.

[5] □ «و الجواب: أنّ البيع و إن كان مبادلة مال بمال، إلّا أنّ حقيقة المبادلة لا تتم إلّا بملاحظة أمر آخر من الملكية أو الحكومة أو أشباههما، و إلّا فالمبادلة المبهمة ليست من حقيقة البيع، و لا يعقل تحققها في الخارج، فلا فرق حينئذ بين القول بأنّ البيع تملك مال بعوض، و القول بأنّه مبادلة مال بمال في الملكية. و من الواضح أنّ الملكية صفة اضافية قائمة بالمال و صاحبه، فتبديل مال بمال في الملكية يستدعي قصد جعله طرفا لإضافة الملكية القائمة بالمال الآخر و صاحبه، فهو تعيين إجمالي لطرفها الواقعي، فالطرف الواقعي إمّا مقوم حقيقة المبادلة أو لازمها الغير المفارق.

و قصد طرفية نفسه لتلك الإضافة أما قصد ما ينافي الحقيقة، أو قصد ما ينافي لازمها الغير المفارق عنها، و كلاهما محال، و لا اختصاص للإشكال بصورة قصد المنافاة للحقيقة، بل قصد الملزوم مع قصد عدم لازمه أيضا محال، بل اللازم و إن كان ترتبه قهريا لا يجب قصده و لو إجمالا، إلّا أنّ قصد عدمه لا يتمشى من الملتفت إلى ترتبه قهرا.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج2، ص118.